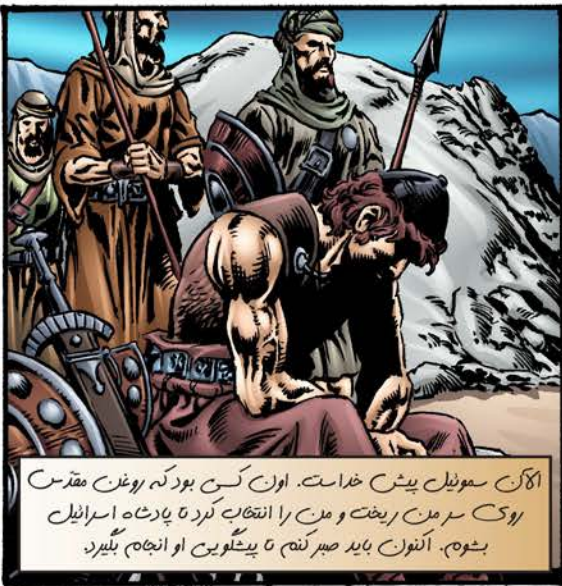


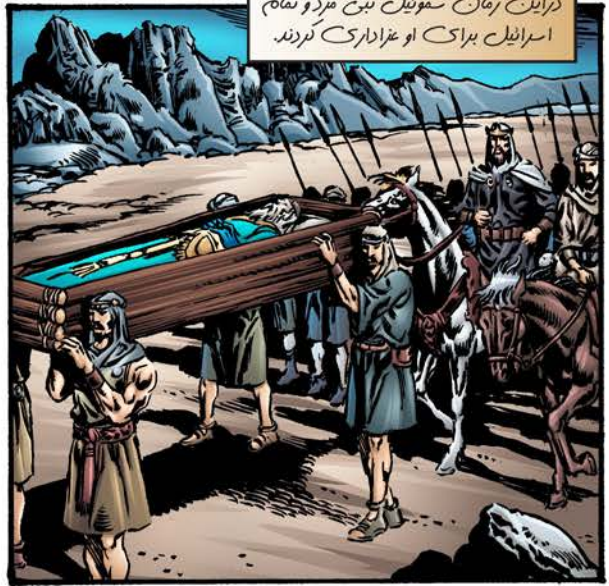
داود 3



در این زمان سمونیل نبی مُرد و تمام اسرائیل برای او عزاداری کردند.

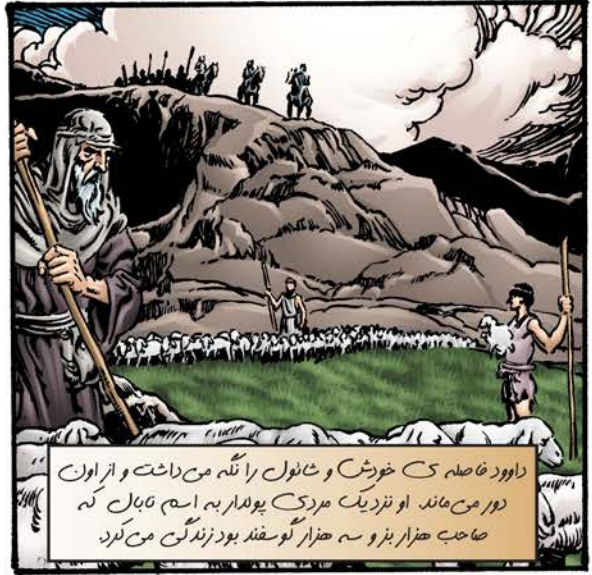


الآن سمونیل پیش خداست. او آن کس بود که روغن مقدس روی سر من ریخت و من را انتخاب کرد تا پادشاه اسرائیل بشوم. اکنون باید صبر کنم تا پیشگویان او انجام بگیرد.



این پیغام را به تابال که در کرمل هست بیدید ...

و به او بگویید، هودت و خانواده‌ات سلامت باشید! ما شنیدیم که برای پشم‌چینی به اینجا آمده‌اید. از آنجا که سربازهای من مواظب چوپانان تو بودند و هیچ آسیبی به آنها نرسید، میشود لطف کنید و هر چه که در توانتان هست به ما کمک کنید؟



داوود غاصب کی خودش و شانول را تله می‌داشت و از او دور می‌ماند. او نزدیک مردی پولدار به اسم تابال که صاحب هزار بز و سه هزار گوسفند بود زندگی می‌کرد.



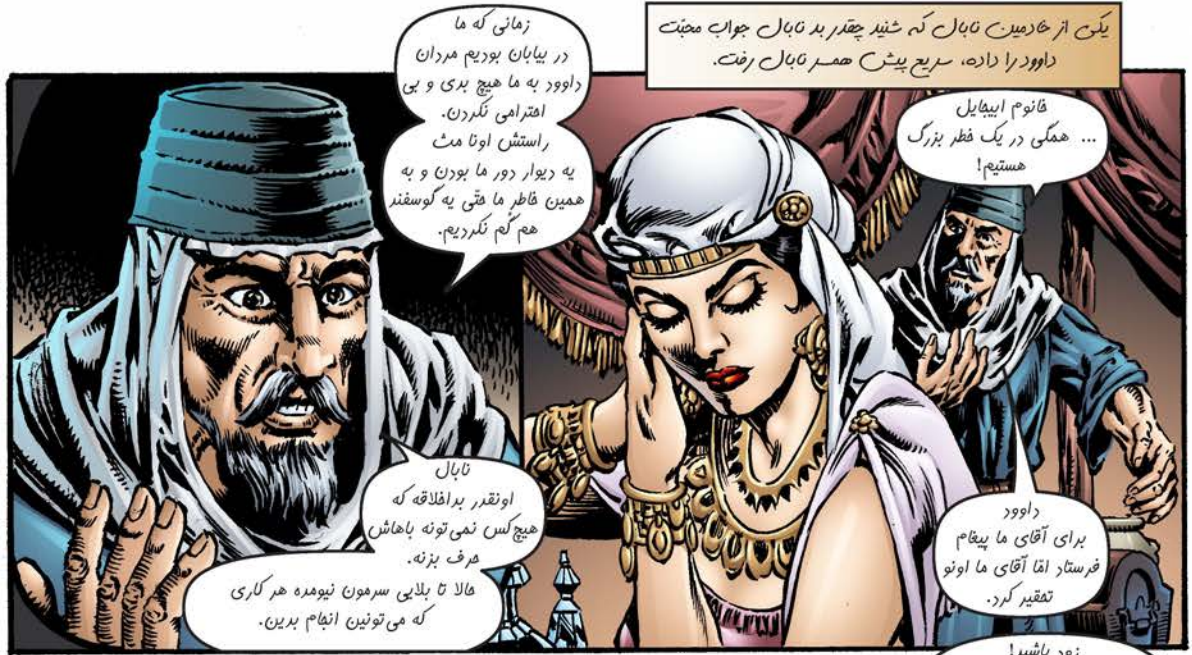
این‌ها حرف‌هایی بود که تابال کرملی در جواب درخواست ما به ما داد.

این جوابیه که در مقابل فوی‌های ما به من داد؟ شمشیر هاتون را به کمر ببندین!



داوود دیگه کیه؟ این روزها خیلی از نوکرها از پیش آقایان خودشون فرار می‌کنن. چرا من باید خوراک کارگرهای خودم را بدم به کسانی که نمی‌شناسمشون!

یکی از خادمین نابال که شید چقدر بد نابال جواب محبت داوود را داده، سریع پیش همر نابال رفت.



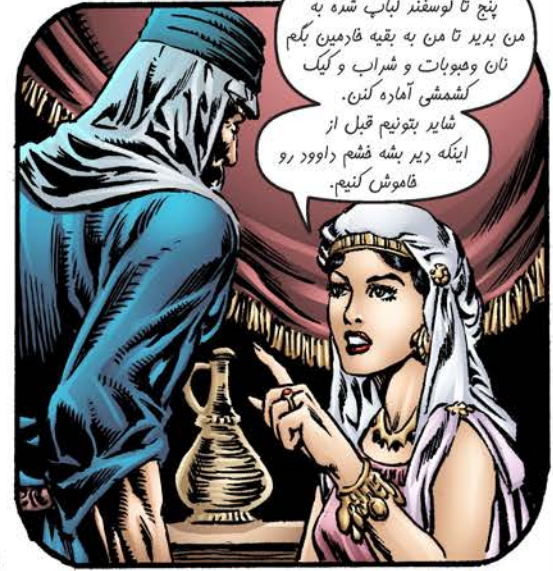
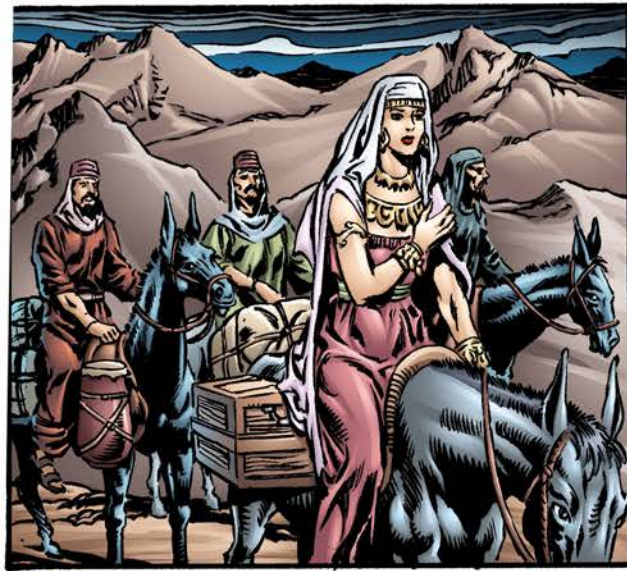
زمانی که ما در بیابان بودیم مردان داوود به ما هیچ بدی و بی احترامی نکردن. راستش اوتا مٹ یه دیوار دور ما بودن و به همین خاطر ما حتی یه کوسفند هم کم نکردیم.

فانوم اییایل ... همگی در یک فطر بزرگ هستیم!

نابال اونقدر بد اخلاقه که هیچ کس نمی تونه باهاش حرف بزنه.

حالا تا بلایی سرهون نیومده هر کاری که می تونین انجام بدین.

داوود برای آقای ما پیغام فرستاد اما آقای ما اونو تقصیر کرد.



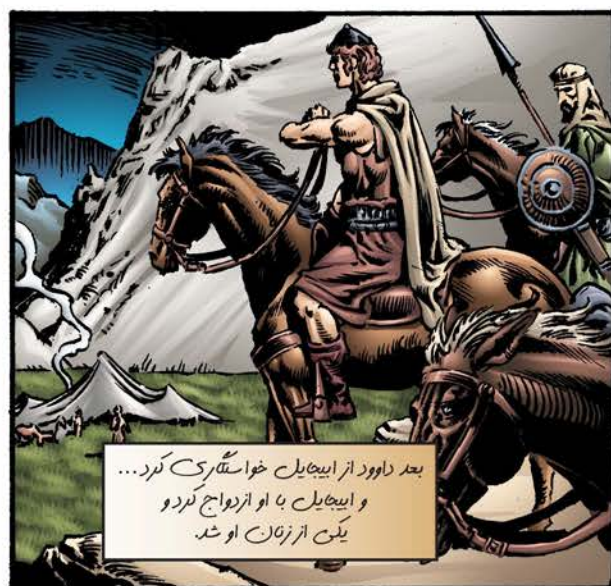
زود باشیرا پنج تا کوسفند کباب شده به من بدید تا من به بقیه خادمین بگم نان و صوبات و شراب و کیک کشمش آماده کنن. شاید بتونیم قبل از اینکه دیر بشه داوود رو خاموش کنیم.



داوود گفت فرا من را لعنت کند اگر حتی یک نفر از مردان نابال را بگذارم زنده بماند.

فواشش می کنم حرف هایی که نابال از روی نادونی زده رو به دل نگیرید و این هریه های ناقابل را از طرف ما قبول کنید. وقتی فرا همه ی وعده های خوبی را که به شما داده انجام داده ... دیگه بفاطر ریفتن خون آنها خودتان را ناراحت نکنید.

لطفاً فقط من را در این اتفاقی که افتاده مقصر و گناهکار بدان! به حرف های نابال توفیقی نکن. او همانطور که از اسمش معلومه ... احمقه.



یه گروه از زریف به جبهه رفتن تا با شانول ملاقات کنند...



ما اطلاع داریم که داوود در تپه‌های فحیله هست.

الآن باید راه بیافتم... او به دام افتاده.

قربان، ۳۰۰۰ نفر از بهترین مردان من آماده هستند. این مرتبه او را نابود می‌کنیم.



پادرها جمع شده و مردان آماده حرکت هستند.

برای شانول و همراهانش سفته که تو صبرا بخواهند ما را تعقیب کنند. دیره‌بان‌ها رو پیش روی ما بیرون بفرست و من هم با مردانم می‌ایم.



خبیر رسیده که شانول با ۳۰۰۰ نفر از بهترین سربازان خودش در آنطرف فحیله اردو زده.

خبیر رسیده که شانول با ۳۰۰۰ نفر از بهترین سربازان خودش در آنطرف فحیله اردو زده.



امکان نداره که بتونیم به اوتا حمله کنیم.

کی با من میار؟



من میام.

بریم.







این
مدرای توست،
داوود پسر؟



چونکه امروز
تو چون منو نگرفتی،
من دیگه تو رو تعقیب
نمی‌کنم.

من احمق بودم
... و گناه بزرگی کردم.

داوود گفت
نیزت دست منه، یکی از
افرادت را بفرست تا اونو
برات بیاره.



تو کی
هستی که با صدمات
داری پادشاه را از خواب
بیدار می‌کنی؟

داوود به
این‌بیر گفت تو مستحق مرگ هستی
چون از آقای خودت که برگزیده خداوند
است به فویی محافظت نکردی.

آیا می‌دونی که نیزه پادشاه و کوزه
آبی که بالای سرش بود کجاست؟

بله، پادشاه

من. به چه برمی منو
تعقیب می‌کنی و گناه من
چیست؟

اگر خداوند تو رو علیه
من برانگیخته است، باشه که
قربانی من را بپذیرد.



اگر مردم تو رو
به خند من تفریک کردند
لعنت خدا بر آنها باد.

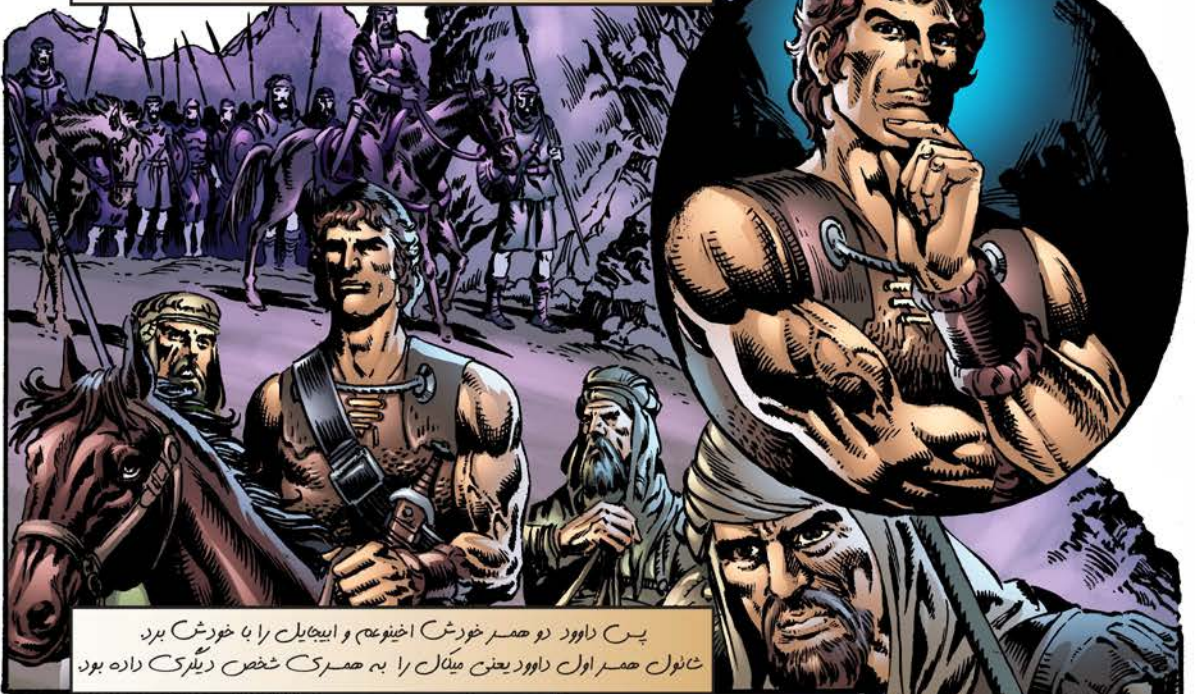


خدا مردم رو
بقاطر عداالت و ایمانشون
پرکت میدره.

همانطور که من
امروز چون تو رو نگرفتم،
دعا می‌کنم که خدا هم منو
از این همه مصیبت
نجات بده.

اما داوود با خودش فکر می‌کرد که شانول
بالاخره به روز اوان رو می‌کشد...

پس داوود تصمیم گرفت برای نجات خودش به سرزمین فلسطینیان بره...
جایی که دست شانول و اسرائیلی‌ها به اوان نرسه.



پس داوود دو همسر خودش اخینوخ و ایلیلیخ را با خودش برد.
شانول همسر اول داوود یعنی میثال را به همسرش شخص دیگه داده بود.



همراه بقیه‌ی سربازان و
خانواده‌ها شون.

سرور من،
این سرزمین
دشمنان هاست.

تو این سرزمین دیگه
شانول نمی‌تونه ما رو تعقیب کنه.
افیش، پسر پادشاه چت قتما به من
پناه میدره.



بسیار خوب،
شما می‌تونید تا هر وقت که
می‌خواهید در شهر معلق بمانید.



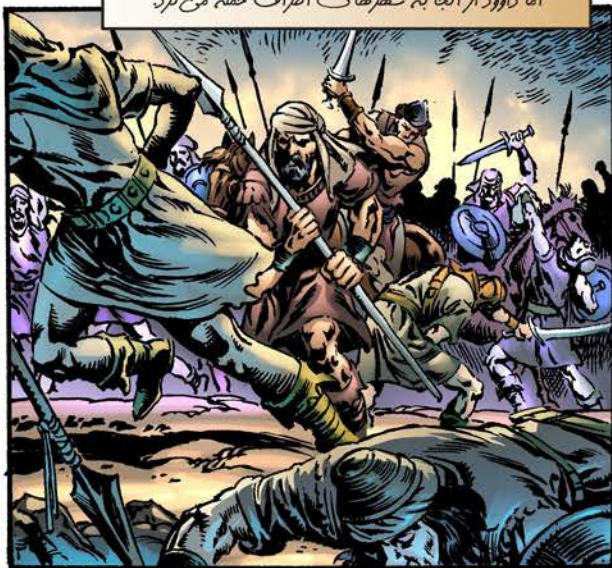
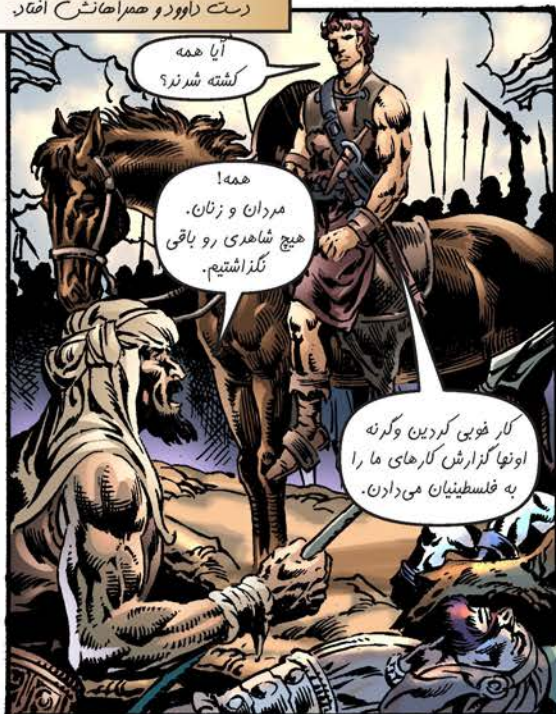
داوود، همون کسی که جلیات
را شکست داد می‌فواد بین ما
فلسطینیان زندگی کنه؟

درسته،
اما نه اینجا تو دربار
پادشاه.

اوان اجازه داره تا
در یکی از شهرهای اطراف
زندگی کنه.

جسوریان، جزیریان، و عاقبت همه به دست داوود و همراهانش افتاد

اما داوود از آنجا به شهرهای اطراف حمله می‌کرد





ما می‌خواهیم به جنگ با
شانور و ارتشش برویم ...
می‌خوام تو هم با ما بیایی.



تو باید بیایی و به
شیزی رو ببینی ...



ای پسر
پادشاه فودت با دشمنان
فودت می‌بینی که قارمت چه کار
می‌تونه بکنه.

من به یه جنگجوی شجاع
اقتیاج دارم ... تو را محافظ شخصی
فودت می‌سازم.



من باید با
قراونر مشورت کنم.

فلسطینیان تمام
دژ را پر می‌کنند ...













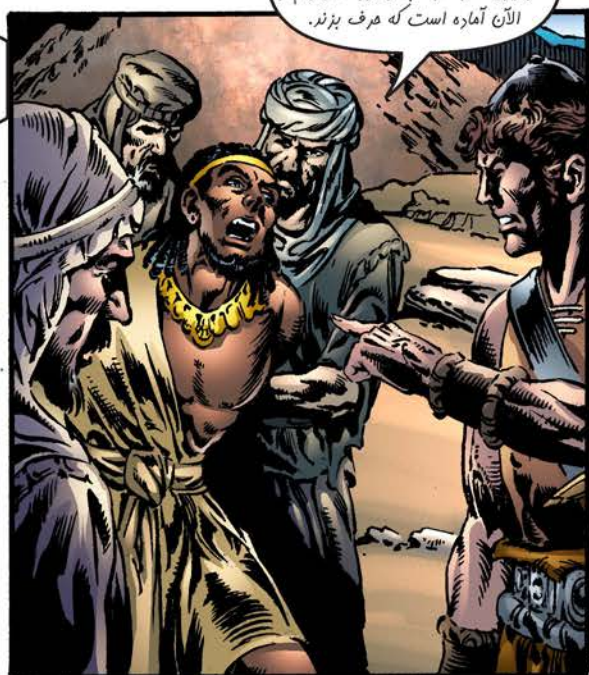
ما به پرده
مصری را پیدا کردیم که
عمالیتی ها او را در صحرایا کرده بودند
تا بمیرد. ما به او آب و خوراک دادیم و
الآن آماده است که حرف بزنند.



من مصری هستم
و پرده ی عمالیتیان.
وقتی مرین شرم او را
منو تو صحرایا ول کردند
تا بمیرد.

تو کی
هستی و از کجا
اومدی؟

ما به
منطقه کریتیان و سرزمین
یهودا حمله کردیم و شهر صقلیغ
را به آتش کشیدیم.



اونا می توند اینجا بموندن و
از وسایل نگه داری کنند ... بقیه
سربازها که چهارصد نفر هستند با
ما بیان.

دویست نفر
از سربازان آنقدر
فسته شدن که دیگه
نمی توندن به راه
ادامه بدن.



تو می تونی ما رو به
اونجا ببری؟

می تونم
ببرم ولی قسم بفر
که منو نکشی و به آنها هم
تغویل ندی.

بخت قبول می دم.



از صبح تا شب
با آنها جنگیدند.



اول غروب به
اونا حمله می‌کنیم و همه‌شونو با
هک یگسان می‌کنیم.



داوود توانست همه‌ی افراش
و همه چیزهایی را که عمالیقان با خود
برده بودند پس بگیرد و به این ترتیب
آنها هیچ چیزی از دست ندادند!



داوود تمام غنیمت‌ها را بین همه سربازها چه
آنهايي که با او به جنگ بودند و چه آن‌هایی که پیش
وسایل مانده بودند، عادلانه تقسیم کرد.

یعنی چی؟
ما چون خودمون را به فطر
انداختیم و به جنگ رفتیم ولی اینا
فقط پیش وسایل موندن!



مقداری از این
غنیمت‌ها را هم بعنوان
هدیه برای رهبران
یهودا بفرستید.



نه...
فدا از ما در این جنگ
مماقتت کرد و دشمنان ما
رو به ما تسلیم کرد.
همه به اندازه
غنیمت برمی‌دارن. چه
به جنگ رفته باشن چه از
وسایل مواظبت کرده باشن.

ما شلست فورديع.
فلسطينيان ما را معايره كردند شمشيرت را بردار و من
و پسر من كشته شوه. را بلس. نزار فلسطيني ها
منو تفجير كنند.



آخوخ



اي پادشاه، تو
برگزیده ی خدا هستی
من نمی توانم دستم رو
روی تو بلند کنم.

اگر تو
نکنی ... من خودم این
کار رو می کنم.
فرداستش را از
روی من برداشته. آسایش من
در اینكه كه در هرگ به
پسر خودم پیوندم.



بقیه ی ارتش اسرائیل كه
شكست خورده بودند به شهر
خودشان فرار كردند. عده ای
از دلاوران از شهر یایش جلعاد
شانه رفتند و جد شانول پادشاه و
پسرش را برداشته و به سرزمین
خودشان آوردند.

آنها جد شانول و پسرش
را به زادگاهشان بردند



اسلحه اش را بردارید و
سرس را ببرید.

اسلحه اش
رو بعنوان هدیه به
عبادتگاه مان ببرید. پسر
شانول را روی دیوار شهر
برای عبرت همه آویزان
کنید.



بعد از اینکه اجد آنها را سوزاندند، استخوان های
آنها را در یابیش دفن کردند و هفت روز، روزه گرفتند.

او پادشاه ما
پور ... ما باید به او و پسرش
اقترام بگذاریم و به شایستگی برای
آنها عزاداری کنیم.





سموئیل
نبی تو را مسح کرد تا پادشاه
اسرائیل باشی.
ما مردمان یهودا هم در حضور
فراوند تو را انتخاب می‌کنیم که
پادشاه ما باشی.



فدایا، تو
همیشه همراه من بودی. یا
فادیم خودت سقن بگو. آیا به یکی
از شهرهای یهودا بروم یا نه؟
بله، جرو.
کرام شهر؟

حبرون.



بعد از مرگ شانول پادشاه، پهلکار ابنیر لشکر ارتش اسرائیل را به
دست گرفت و تاج پادشاهی را بر سر پسر شانول، یسوشته گذاشت.



این پیام را برای مردمان
یابیش جلعاد ببر و به آنها بگو ...
فراوند شما را برای این وفاداری که در
حق شانول انجام دادید و او را با احترام
به خاک سپردید برکت ببرد. الآن پادشاه
شما شانول مرده و مردم یهود مرا بعنوان
پادشاه خود انتخاب کرده‌اند.



بنودی یوآب فرمانده لشکر داوود در مقابل ابنیر پهلکار
لشکر یسوشته برای جنگ صف‌آرایی کرد



یست دوازده نفر از هر گروه
مقابل هم ایستادند



پیشنهاد می‌کنم
همین الان تعدادی سرباز از هر
گروه در پیش روی ما با هم بپنهند.

موافقم ...
باید جنگ کنند.



و تمام دوازده نفر از لشکر ابنبیر کشته شدند.



جنگ آن روز، جنگ خونین و داخلی بود ...
ارتش داوود به رهبری یوآکب ...
و ارتش شانول به رهبری ابنبیر.

یوآب دو برادر داشت به نامهای ایثای و عانیل که همراه او می‌جنگیدند.



هیچ کس از تو
تدتر نمی‌تونه بروه ... دنبالش
کن! اگر ما بتونیم اینیر را بکشیم،
ارتشش به راحتی تسلیم ما میشه.

نگاه کن!
اینیر داره از جنگ
فرار می‌کنه.



بعوت گفتم برگرد ...
اگر من تو را بکشم دیگه
نمی‌تونم به صورت برادرت
یوآب نگاه کنم.



عسائیل ...
برگردد. یکی دیگه را دنبال
کن ... چرا من باید کسی باشم
که تو را بکشم؟



ایا ما باید همیشه با هم بجنگیم؟
 نمی بینی آخر این جنگ چز تلفی
 چیز دیگه ای توش نیست؟

تا کی مردان تو
 می توان ما را تعقیب کنند؟
 ما برادر هم هستیم.

یوآب در
 یوآب گفت به فرا قسم
 اگر اینطوری حرف نمی زدی تا
 صبح به دنبال شما می آمدم و
 شما را تعقیب می کردم.

شیپور را بزن.



اینیر و مردانش تمام شب را راه رفتند تا به خانه هایشان
 رسیدند... آنها ۳۶۰ مرد را در جنگ از دست دادند.

یوآب و لشکر داوود تمام شب را راه رفتند تا
 به حبرون رسیدند و بابت از دست دادن
 مردانشان در جنگ خلیج ناراحت بودند.



جنگ‌های داخلی بین اسرائیل و یهودا دو سال طول کشید.
در اینج مدت نیروهای داوود بسیار قوی‌تر شدند و خانواده‌اش
بزرگ‌تر. همسران داوود صاحب فرزندان زیادی شدند.

شما
صاحب پسر دگره‌ای
شدید. آقای من.

اسم او
اردنیاست ...
به معنی فراواند فدای
من است.

اما خانواده شاول ضعیف و ضعیف‌تر شدند... بخصوص
بعد از رفتن شاول و ابیتر.

ابنیر ...
تو با یکی از صبیغه‌های
پدر من بودی!

ابنیر
چواب داد: من در تمام
این مدت به تو وفادار بودم ...
و حالا تو این تهمت
بزرگ را به من می‌زنی!
امروز من پیش داوود می‌روم و
ارتش و سلطنت را به او می‌دهم.

یه نفر رو پیش داوود بفرستین و بکش
بگین با من پیمان ببندد و منم به او
کمک می‌کنم و سرزمین اسرائیل رو به
دستش می‌سپارم.
همین حالا ...
سریع برو!



شما قبلی
وقته که دوست داشتید
داوود پادشاه تون باشه و بر
اسرائیل سلطنت کنه.

و فردا هم خودش وعده داده که
بوسیله داوود اسرائیل را از دست
فلسطینیان نجات فوادر داد.



داوود گفته که زنش میکل،
دختر شانور رو بهش
برگردونید.

باشه.
میکل را از شوهرش بگیرین و به داوود
برین. نه اینکه اون به اندازه کافی زن ندره!



من امروز برمی گردم تا
تمام قوم اسرائیل رو جمع کنم
و به حضور پادشاه بیارم.

اینیر. قارم های من این مهمانی
رو برای تو ترتیب دادن. تو مرد
صلح جویی هستی و سرزمین ما بالاخره با
هم متفر می شه و صلح برقرار می شه.



داوود پادشاه ما فوادر بود،
ما آماده ایم تا به کشور متفر
باشیم و این جنگ بین برادران
رو تمام کنیم.

برین
مهربون پیش اون.



اینیر سوسلار یوآب،
فرمانده ارتش اسرائیل،
همین الان از قصر پادشاه
رو ترک کرد و به سمت
اسرائیل رفت.

چی؟!
من و افرادم همین الان
از جنگ با عمالیکیان برگشتیم و
کلی غنیمت با خودمون آوردیم.
من مطمئن هستم
که اینیر برای
باسوسی به اینجا
اومده بود.





«همه لباس هاتون رو پاره کنید، لباس عزاداری بپوشین و برای اینیر ماتم بپیرین.»



ای اسرانیان ... قوب گوش کنین! من داوود هستم. من در ریفتن فون اینیر هیچ دقالتی نراشتم و بی گناه هستم.

دعا می کنم تمام خانواده یوآب بفاقر کشتن اینیر به بلا و مریضی گرفتار بشن و توسط شمشیرهای فودشون کشته بشن.

اینیر برای صلح پیش ما اومد، اقا ناوانمردانه کشته شد.



پادشاه سرورم، شما امروز هیچ چیزی نفوردین. براتون فوراک آماده کردیم.

من از غم کشته شدن این مرد بی گناه تا غروب خورشید لب به هیچ چیزی نمی زنم.

فرای من انتقام این کار شیطانی رو از یوآب قواهر گرفت.



اینیر، تو نباید اینطوری می فردی؟ پاهای تو بسته نبودن.

تو به دست فرومایگان کشته شری.

داوود رهبر قابل اعتمادیه.

بله، یه رهبر واقعی که به تمام مردم اسرانیل اهمیت می ده.



و داوود نیز هاتلواک ایشوشت را مجازات کردو جد آنها را آویزون کرد تا همه ببینن.



هنگامی که داوود پادشاه داشت برای اینیر عزاداری می کرد، ایشوشت در رختخواب خودش کشته شد.

داوود مدت سه سال و نیم در یسودا سلطنت کرد و اینک او پادشاه تمام سرزمین اسرائیل شده بود.



می خواهم به شهرهای یبوسیان و اورشلیم حمله کنم و آنها را بگیرم. تفت فورم رو در آنجا قرار خواهم داد.



رهبران اسرائیل به داوود گفتند: ما از گوشت و استخوان تو هستیم، تو باید بر ما سلطنت کنی.

بیا و بر ما سلطنت کن.



هیرام پادشاه صور برای داوود پیغام فرستاد که برای اوچوب های درخت سرو، تبار و سنگتراش فواید فرستاد تا برایش یک کاخ بسازند.

داوود هم در پاسخ پادشاه هیرام گفت که با افتخار هدیه ی او را می پذیرد و مقبت وی را در حق خانواده اش هرگز فراموش نخواهد کرد.



یبوسیان برای داوود پیغام فرستادند که تو هیچوقت نمی توانی اینجا را تصرف کنی. قتی آدم های کور و لنگ ما هم می توانند تو را در این جنگ شکست بدهند.

پس داوود از راه کنال آب وارد شهر شد.



داوود می دانست که خدا او را برکت داده و پادشاه ساخته است.

وقتی داوود به اورشلیم وارد شد، زنان و صیغه های بیشتری برای خودش گرفت و صاحب فرزندان بسیاری شد.



فدایا تو
مرا به اینجا آوردی.
دشمنان تو آنقدر زیاد هستند
که تمام زمین را پر کرده‌اند.
آیا به آنها حمله کنم؟ آیا مرا
پیروز می‌کنی؟

چرو، من
مطمئنم تو را پیروز
می‌کنم.



کاری
می‌کنیم که پادشاهی داوود
فیلی کوتاه باشد.

اونتا بفاطر جنگ‌های
دافلی فیلی ضعیف
شیرن.

زمان قدرتمندی فلسطینیان
رسیده و عبرانیان مطمئن
سقوط می‌کنن.

بله، زمانش رسیده که
دوباره اونتا ها رو فرست
کنن.



سرور من، فلسطینیان برگشتند و در
دشت رافیان اردو زدند و منتظر هستند که
به ما حمله کنند.



چون داوود به حرف خداوند گوش
کرد توانست فلسطینیان را تا سرزمین
خودشان به عقب برگرداند.



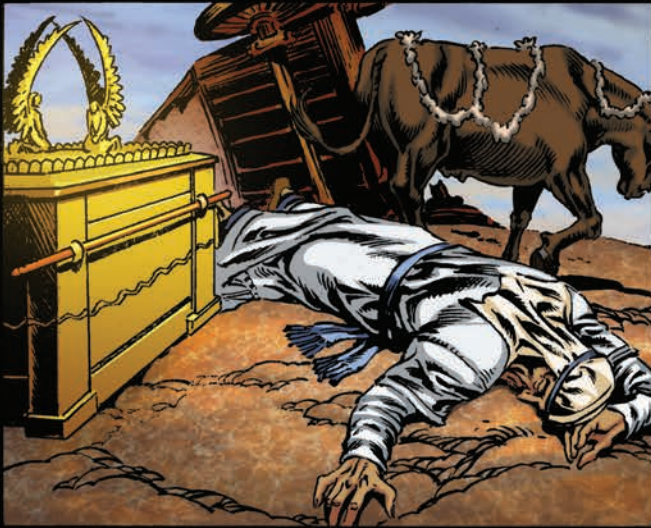
«این دفعه از روبرو نرو
بلکه از پشت سر به
آنها حمله کن. وقتی
که صدای پا را از بالای
درفتان شنیدی سریع به
آنها حمله کن چون این

اها ... اونا

صندوق پیمان رو ... روی
پر خ گذاشتن ... موسی فیلی
روشن گفته بود که صندوق پیمان
باید روی شونه‌های کاهنان
عمل بشه.

پادشاه فیلی

فوشال بود؛ صندوق پیمان
از قریعت یعاریم به اورشلیم آورده
می شد. او می دانست که چون صندوق
عهد در آنجاست، فرا او را بسیار
برکت خواهد داد.



آییییی

پس صندوق پیمان را به اورشلیم
نبردند بلکه به خانه کسی شخص به
اسم عوبید آدوم بردند

داوود خیلی عصبانی بود چون
دید که خشم خدا به ضد کاهن
برانگیخته شده بود

اون به
صندوق پیمان فرا
دست زده.

در آن روز ... داوود از فراوند ترسید.



اما ایدین دفعه همانطور که موسی گفته بود از آن هتاهان برای حمل صندوق پیمان استفاده کرد آنها با شادی زیاد به او شلیخ وارد شدند.



ببین
فرد پادشاه هم داره
در حضور خراوند شادی
می کنه.

حالا خراوند خانه کی عوبید آیدوم را به خاطر صندوق پیمان برکت داد پس داوود به آنجا برگشت و صندوق را به او شلیخ برد



فدا پادشاهی
عادل و سفاقتمند به ما
داره. زنده باد داوود پادشاه!

پادشاه
براستی فدا رو با تمام
قلبش دوست داره.

علاوه بر تقدیم هدایا به
فراوند، پادشاه دستور داد به
همه ی مردم یک قرص نان به
اضافه یه یکگ فرمای، و کشمش
داره شود.

اما وقتی پادشاه وارد خانه کی خودش شد با سردی و بی احترامی از طرف همسرش میال



پس میال، همسر پادشاه،
تا آخر عمرش بیچاره دار شد.



اسرائیلیل قلدر خوب برتری و غرور
فردشونو به مردم نشون دادن! مث یه آدم
بی کلاس مقابل کنیزان لفت شری و رقصیری!

من
در حضور خراوند
می رقصیدم و
شادمانی می کردم.
فرا منو به پای پدر و تمام خانواده
ی تو انتساب کرد. من حاضریم که
فیلی بیشتر از اینها فودم رو برای



این درست
نیست که من در این کاخ
زندگی کنم اما صندوق پیمان خراوند
راقل یک چادر باشه.

هرچی که
تو دلت هست انجام
بده، چرا با توست.

«به خادم من یعنی داوود بگو: آیا تو آن کسی هستی که می‌خواهد برای من خانه‌ای بسازد؟ از زمانی که مردم اسرائیل را از مصر بیرون آوردم در هیچ خانه‌ای ساکن نشده‌ام.»

«خداوند چنین می‌گوید:
من نام تو را مثل مردمان معروف
دنیا بزرگ فوادم کرد.»



خراوند خودش خانه‌ای برای
تو بنا فوادم کرد و نسل تو را
برافراشته و مبارک فوادم نمود.

پادشاهی و سلطنت
تو با به ابد پایدار فوادم بود و
تاج و تفت تو تا ابد برقرار
فوادم ماند.



فرایا، من کیستم
که مرا به همین
مقامی رساندی؟

تو مقدر
بزرگ هستی.

هیچ کس مانند
تو نیست.
کلام تو حقیقت است.

این خانه را برکت بده ...
و خادم تو تا ابد مبارک
فوادم بود.

